

حکمت در دعوت و تبلیغ

فهرست مطالب

عنوان ص

مقدمه مترجم ۵

مقدمه ۶

تعریف حکمت ۸

استعمالات واژه «الحکمه» در قرآن ۱۲

موعظهٔ حسنه (به شیوه نیک) ۱۲

توضیح «الجدال بالتی هی احسن» ۱۵

صفاتى که باعث حکمت می‌شوند. ۱۷

الف - تقوی ۱۷

ب - اخلاص ۱۸

ج - علم ۲۱

د - تواضع ۲۳

ه - حلم ۲۴

سختگیری و درشت خویی ۲۷

نشانه‌های حکمت در دعوت ۲۹

نشانه اول: شناخت خُلُق و خوی مردم و اصناف مدعوین ۳۰

نشانه دوم: انتخاب اوقات مناسب و غنیمت شمردن مناسبات ۳۳

نشانه سوم: مراعات اهمیت مسایل و ترتیب اولویات. ۳۶

نشانه‌های وجود حکمت در اسلوبهای دعوت ۳۸

نشانه اول: «قول حسن» ۳۸

نشانه دوم: استفاده از تلمیح و اشاره به جای تصریح تا آنجا که ممکن باشد. ۴۴

نشانه سوم: نصیحت به جای رسوا کردن ۴۵

نشانه چهارم: آداب تعامل و معاشرت ۴۷

گونه‌ای از نرمش در تعامل و معاشرت ۴۸

نشانه پنجم: مدارا ۵۱

نشانه ششم: چشم پوشی از لغزشها و گذشت از خطاها. ۵۸

فراخواندن به سوی خدا راهی است که رسولان پیموده و در آن راه با سختی‌ها، ممانعت‌ها، سرپیچی و استکبارهایی از ناحیه گروه‌های فراوان و طبقات بزرگ سردمدار و سرکش برخورد نموده‌اند: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» بگو: راه و طریقه من این است که همگان را به سوی الله (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم همهء مردم جهان را به سوی این طریقه می‌خوانیم خداوند پاک و منزّه است از هرگونه عیب و نقص و شبیه و شریک، و من از مشرکان نیستم.

در ادامه کلام را منحصر در حکمت [در دعوت] کرده به بیان معنای آن و توضیح مدلول و مفهومش می‌پردازیم. به این دلیل که اگر حکمت به هنگام دعوت مراعات گردد، امیدواری و یقین را تقویت کرده و مدعوین را به احساس مسئولیت و تکلیف می‌رساند و با ریشه دواندن این درک و شعور، تغییر سرشت داده و راهشان درست و رویکردشان اصلاح می‌گردد. بنابراین داعی باید بر مبنای چنین فهمی دعوتگری نماید.

در ادامه متعرض تعریف اصطلاحات «حکمت»، «موعظه حسنه» و «جدال بالتی هی أحسن» شده، و سپس عوامل تحقق مفهوم حکمت را بیان می‌کنم که عبارتند از: ضرورت شناخت خلق و خوی مردمان، و طبقات مدعوین، دقت در ظروف زمانی و مکانی و اسلوب‌های قوی و عملی دعوت. تعریف حکمت:

حکمت از واژه «حکمه» مشتق شده و «حکمه» وسیله‌ای است برای تحت کنترل درآوردن حیوان سواری و جلوگیری از سرکشی آن. گفته شده حکمت از آن مشتق شده زیرا حکمت، دارنده حکمت را از ارتکاب اخلاق پست باز می‌دارد.

و حکمت در حقیقت به معنی گذاشتن هر چیزی در جای خودش است، و این تعریف عام بوده اقوال، افعال و سایر تصرفات را شامل می‌شود و چون مراد ما از حکمت در اینجا حکمتی است که دعوتگر باید به آن متصف باشد لذا غالباً یا حکمت در گفتار است آن هم در وادی علم و موعظه و یا حکمت در برخورد با دیگران است به منظور تشویق آنها به نیکی و بازداشتن از بدی.

تعریف ابن زید نیز مؤید همین مفهوم حکمت است که: هر گفتاری که تو را به سوی نیکی بخواند یا راهنمایی کند و یا تو را از بدی باز دارد حکمت است. و دقیق‌تر از این، قول ابو جعفر محمد بن یعقوب است: هر سخن درست و صوابی که فعل صحیحی را باعث شود حکمت است. و جرجانی در «التعريفات» گفته: هر کلامی که موافق حق [و حقیقت] باشد حکمت است.

و در قرآن آمده که: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» .

خداوند دانش را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد و هر کس که به او دانش داده شده است خیر فراوانی داده شده است.

خداوند در این آیه «خیر» و «حکمت» را به هم ربط داده و وجه این ارتباط این است که حکمت معانی گفتار لغزش ناپذیر و کردار و استوار را شامل می‌شود.

به عبارت دیگر: حکمت علم متقن و یقینی و عمل به مقتضای این علم می‌باشد. و اینکه فرموده هر کس را که بخواهد حکمت می‌بخشد یعنی او را مستعد و دارای قابلیت این می‌گرداند: به این شیوه که تفکری سالم و خلق و خوی و قوای معتدل به او عطا می‌کند که در نتیجه قابلیت فهم حقایق را یافته و چنانچه آن را یافت مطیع و منقاد می‌گردد، نه هوای نفس، نه تعصب و نه تکبر و غرور نمی‌توانند او را از این کار باز دارند. خداوند نیز با فراهم آوردن دعوتگران و حفاظت منطقه از دشمنان سرکش این امر را برای او ساده می‌گرداند و ساده گردانیدن زمانی کامل می‌گردد که توجه آن شخص

به سوی خدا معطوف گردد که اسباب و لوازم تسهیل امر را برای او فراهم کرده و حجابهای فهم و درک را از روی وی برداشته است. و همچنانکه در آیه ذکر شده، در این هنگام است که خیر کثیر برای وی محقق می‌شود.

بنابراین استواری در رأی و هدایت الهی به خیر کثیر منجر می‌شود و از فروع این خیر پرهیز و دور ماندن از اشتباه و گمراهی است به میزان فهم و به کارگیری حکمت، به این معنی که هرچه فهم درست‌تر و دقیق‌تری داشته باشیم و هر چه بیشتر آن را بکار بگیریم کمتر دچار اشتباه و گمراهی خواهیم شد. و چنانچه در مصائب و مشکلات مردم تتبع نمایی، خواهی دید که عمده آن به خاطر جهالت، گمراهی و سست رأی بودن است و برعکس منافع و برکاتی که مردم به آن دست یافته‌اند نتیجه آگاهی و علم به حقایق می‌باشد و چنانچه مردم حقیقت را آنگونه که هست دریابند از افتادن در سختی و شقاوت پرهیز می‌کنند.

از مجموع آنچه تاکنون گفتیم معلوم می‌شود که حکمت یک کلمه عام بوده که هم شامل گفتاری است که منجر به بیداری نفوس و سفارش به نیکی است و هم شامل خیر دادن از تجربه‌های خوشبختی و بدبختی و هم شامل کلیات فراگیر اصول آداب و رفتار و ... می‌باشد. بنابراین حکمت معرفتی است پاک و بری از شائبه اشتباه و بقایای جهل و نادانی به هنگام تعلیم و تهذیب مردمان و اصلاح رویکردهایشان. حکمت اسم جامعی است برای هر گفتار و یا هر علمی که به صورت مستمر و تغییرناپذیر اصلاح حال مردم و عقیده آنها را مراعات کند. استعمال واژه «الحکمه» در قرآن:

کلمه حکمت در نصوص دینی بر مواردی اطلاق شده که معنی سابق در آنها باشد:

یک جا مراد از آن کتب آسمانی از جمله قرآن، انجیل و غیره است.

و جای دیگر مراد از آن نبوت، هدایت، رشد، عدالت، علم، حلم و تفقه است.

موعظه حسنه (به شیوه خوب):

در تعریف گذشته از حکمت ملاحظه می‌شود که موعظه به شیوه نیک و جدال به بهترین شیوه از بارزترین مصادیق داخل در مفهوم حکمت هستند

ولی برای تعریف و توضیح بیشتر شایسته است که به صورت خاص ذکر شوند زیرا آیه در صدد بسط و تفصیل مفهوم حکمت است و لذا این دو

مصدق را بصورت خاص ذکر کرده: «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن، و به وسیله اندرزهای نیکو، و با آنها (مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز.

و از آنجا که دو تعبیر «الموعظة الحسنه» و «جادلهم بالتي هي احسن» داخل در مفهوم حکمت هستند، عطف آنها بر حکمت از باب عطف خاص بر عام می‌باشد.

و اصل در موعظه به نیکی این است که گفتاری باشد که روان مخاطب را نرم و آماده انجام افعال نیک و اجابت دعوت داعی گرداند.

و موعظه؛ تشویق و ترهیب و هشدار و بشارت را در بر می‌گیرد. و به همین دلیل ابن عطیه گفته است: «الموعظة الحسنه»، ترساندن و امیدوار کردن و

لطف کردن به انسان است، به گونه‌ی که او را بزرگ بشماری و کاری کنی که فضائل را پذیرا باشد.

زمخسری به یک معنی لطیف و ظریف در آن اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید: «الموعظة الحسنه» آن است که قصد نصیحت و نفع رسانی بر مخاطب پوشیده نماند.

و خلاصه اینکه مراد از آن: یادآوری خیر و نیکی است که بوسیله آن قلب نرم می‌گردد.

و این اشاره زیبایی است که اهل علم در وصف موعظه به شیوه نیک بیان کرده‌اند که در دعوت به حکمت نیست. و گفته‌اند: موعظه به «شیوه نیک» مقید شده در حالی که حکمت مقید نشده و بصورت مطلق ذکر شده به این علت که حکمت تعلیم جویندگان کمال است توسط معلمی که به تعلیم دانش‌آموزانش اهتمام می‌ورزد و بنابراین جز شیوه نیک و پسندیده نمی‌تواند داشته باشد و نیازی به تنبیه ندارد تا حَسَن [و شیوه نیک] بودن معنی پیدا کند.

ولی از آنجا که در «الموعظة الحسنه» غالباً مراد بازداشتن مخاطب از ارتکاب اعمال ناپسند و افتادن در آن می‌باشد، لذا احتمال دارد که یک درستی و گستاخی از جانب واعظ و یا یک دلشکستگی در دل مخاطب ایجاد شود [و لذا مقید شده به (شیوه نیک)].

و یکی از شیوه‌های نیک موعظه نرمی در سخن و تشویق مخاطب به نیکی است: «أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى. فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» به سوی فرعون بروید چرا که او طغیان و سرکشی کرده است * با سخن نرم با او سخن بگویید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد. توضیح «الجدال بالتی هی أحسن»:

جدل در اصل به معنی احتجاج و دلیل آوردن است جهت اثبات رأی خود و رد مخالف. بنابراین جدل: گفتگو و تبادل ادله و مناقشه بر سر آن ادله است. و دامنه‌اش از خصومت وسیع‌تر است زیرا مخاصمه نیز از آن جهت که تبادل کلامی و برهانی است نوعی جدل محسوب می‌شود. به همین علت جرجانی در «التعريفات» گفته است:

جدل یعنی خصم و دشمن را از اینکه بتواند فساد و تباهی گفته ما را بوسیله یک دلیل یا شبهه و یا به منظور اثبات گفته خودش ثابت کند، باز داریم. ذکر این نکته لازم است که مراد ما از جدال در اینجا محاجه و گفتگویی است که به خصومت نیانجامد مگر اینکه جدال با ظالمان خصومت نامیده شود، زیرا جدال در این صورت صورتی شایسته نخواهد داشت. و دعوتگر چنانچه مجبور به جدال باشد باید جدالش به بهترین شیوه باشد.

و در توضیح علت مقید بودن جدال به «بهترین شیوه» چیزی شبیه همان موردی که برای «موعظه حسنه» گفتیم، باید گفته شود. شایستگی جدال در التزام به منطقی بودن آن و دوری از خشونت و چشم‌پوشی از مسایل کوچک به خاطر مسایل بزرگتر به منظور حفظ وقت و عزت نفس و مردانگی است، که باید آمیخته باشد با نرمش و ملاطفت و دور باشد از درستی و خشونت، و همچنانکه ابن عاشور می‌گوید: رد تکذیب دشمنان و ابطال قولشان به وسیله کلامی غیر صریح و هدفدار نیز «جدال بالتی هی احسن» است.

مثل این گفته خدای متعال: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» .

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: قطعاً یا ما (مؤمنان) و یا شما (مشرکان) بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم.

و مثل آیات: «وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ. اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» .

و اگر آنها با تو به جدال برخیزند (و سخنان تو در دل آنها اثر نگذارد در پاسخ آنها) بگو خدا از اعمالی که شما انجام می‌دهید آگاه‌تر است * و خداوند روز قیامت در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می‌کند.

صفتی که باعث حکمت می‌شوند:

قبل از تعمق و غور در بحث در مورد حکمت و مفهوم آن و بر مبنای اشارات قبلی در مورد معنی حکمت و نیازمندیهای دعوتگر از جمله سلامتی اندیشه و فکر و اعتدال قوا و دوری از تعصب و تکبر، دوست دارم به بعضی از صفات اشاره کنم که شایسته است دعوتگر به آنها آراسته گردد. و حکمت و تحقق غرض تبلیغ حق با آگاهی - به توفیق الهی - از آنها جوشش می‌گیرد.

مراد از تقوی همه معانی کلمه است: انجام اوامر الهی، ترک منہیات و آراسته شدن به صفات اهل ایمان. تقوی و پرهیزگاری در برابر خدا چنانچه نصیب انسان گردد، قلب را نورانی و ادراک و احساس را پویا کرده، صاحب آن به وسیله تقوی حقیقت را شناخته و به وسائل و اسلوبهای صحیح و سازگار با ظروف، احوال و اشخاص آگاهی می‌یابد و سرانجام از آن پرهیزگاران است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا». و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می‌سازد. و همانا اولیای خدا هستند که پرهیزگارانند.

ب - اخلاص:

و این باب بزرگی است که به لحاظ نظری معلوم ولی تحقق عملی آن - سوگند به خدا - کمیاب و نادر می‌باشد. و هر کس این صفت را در خود محقق سازد به نظر مردم و یا رضایتشان توجه نمی‌کند، در اینجا فرموده امام مجتهد شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب: در ذهنم تداعی می‌شود که: بعضی از مردم [در ظاهر] به سوی خدا می‌خوانند در حالی که به سوی خود دعوت می‌کنند. و گروهی که بیشتر از همه باید در طلب این خصلت باشند و بیشتر از همه به آن نیاز دارند علماء و دعوتگران هستند. و از اولین گروههایی که در روز قیامت به آتش جهنم انداخته می‌شوند کسانی هستند که این خصلت را تباه کرده‌اند و غزالی: در احیاء العلوم برای هشدار از اشتباهی خفی که منجر به شرک خفی می‌شود گفته است: دعوتگر به هنگام دعوت عزت نفس خود را که ناشی از علم و دین و ذلت غیره را که ناشی از جهل و کوتاهی است می‌بیند و چه بسا که هدفش از دعوت اظهار این برتری خویش بر دیگران و خوار کردن مدعو باشد از طریق پی بردن مدعو - ولو بصورت ناقص - به جهل خود و فرومایگی جاهلان و کوتاهی خویش و سوء حال کوتاهی کنندگان.

و در ادامه گوید: و این لغزشی بزرگ و پستی عظیم و فریب شیطان را خوردن است که شیطان همه را از این راه فریب می‌دهد مگر آن کسی که خدا عیوبش را به وی شناسانده و چشم بصیرتش را به نور هدایت گشوده است، زیرا در برتر دیدن خود نسبت به دیگران لذت فراوانی نهفته است. و امام غزالی: به این توضیح بسنده نکرده و بلکه معیار و محک آن را نیز بیان می‌کند:

معیار و محکی برای این امر وجود دارد که شایسته است دعوتگر خود را با آن محک بزند و آن اینکه چنانچه دیگرانی غیر او به دعوت و اصلاح مردم پرداختند و مردم به ندای آنان لبیک گفتند برای این داعی خوشایندتر باشد از اینکه مردم دعوت او را اجابت کنند. اگر انجام این کار توسط دیگران که کار او را انجام می‌دهند را دوست داشت بر خیر و نیکی بوده و چنانچه دوست نمی‌داشت دیگرانی غیر او از اهل علم و دعوت مورد اجابت واقع شوند، این شخص نمی‌تواند جز تابع هوای نفسانی باشد: کسی که بواسطه دعوتگری در صدد اظهار منزلت خویش است پس باید از خدا پروا داشته باشد و در وهله اول خودش را دعوت دهد.

البته این قول غزالی که «دعوت بوسیله دیگران را از دعوت خویش بیشتر دوست داشته باشد» به نظر بنده محل تأمل است مخصوصاً که پیغمبر ص فرموده‌اند: «قسم به خدا، خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند برایت از شترهای سرخ رنگ - که نماد ثروت بوده - بهتر است. بنابراین مسابقه در اینجا مسابقه در امر خیر است.

و نیز نظر به این فرموده خدای متعال: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا...» .

چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد.

و البته اخلاص و اصلاح نیت در غیر مسابقه مشروع نیز مورد طلب می‌باشد.

قسمت اعظم مراد خداوند از بصیره در آیه زیر علم می‌باشد: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ» .

بگو: این راه من است که من (مردم را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم. بلکه چنانکه گذشت یکی از معانی بارز حکمت - که ما الآن در صد بیان آن هستیم - علم می‌باشد.

بصیرت، علم و حکمت را با هم جمع می‌کند و این خصلت معلوم بوده تفصیل بیشتر نمی‌طلبد و برای این مهم توجه به سرگذشت بخاری: در صحیح‌اش کافی است که این گونه کتابش را آغاز می‌کند: بابتی در (مورد) علم قبل از گفتار و کردار. و به این فرموده خداوند استدلال می‌ورزد که: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ» .

پس بدان که قطعاً هیچ معبودی بحق جز الله وجود ندارد و برای گناهان خود آمرزش بخواه ...

بخاری: بعد از ذکر آیه فرموده: خدا قبل از قول و عمل با علم آغاز کرده است.

و حسن بصری: در همین مورد می‌گوید: عمل کننده بدون آگاهی مثل رهروی است که راه را نمی‌شناسد.

و در حکم روایت شده: هر کسی به چیزی غیر از اصل تمسک بجوید خوار و ذلیل گشته، و هر کس راهی را بدون راهنما پیماید گم می‌شود.

و علم همچنانکه در قرآن و سنت و سیره سلف صالح و درک اهل علم آمده فهم دقیق را در دو بُعد علمی و عملی شامل می‌شود.

د - تواضع:

سرشت مردم به گونه‌ای است که تجاوز دیگران و یا تحقیر شدن خود را بر نمی‌تابند اگرچه در قالب حق و حقیقت بر آنان عرضه شود. بلکه استعلاء و خود بزرگ بینی علت اصلی کراهت از حق و حقیقت و نپذیرفتن آن می‌باشد.

به همین دلیل تواضع ثمره معرفت خدا و نفس خویش است. خلیفه اول حضرت ابوبکر س می‌فرماید: هیچ یک از مسلمانان نباید دیگری را تحقیر

نکند زیرا مسلمان کوچک - و پایین مقام - هم در نزد خداوند بزرگ و محترم می‌باشد. و خداوند خطاب به پیغمبرش محمد ص می‌فرماید: «وَاصْبِرْ

نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» .

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شامگاهان می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها بر مگیر.

ابن‌الحاج می‌گوید: هر کس رفعت و بلندمرتبتگی می‌خواهد در برابر خدا تواضع کند چرا که عزت جز به اندازه افتادگی به انسان داده نمی‌شود.

و آنچه به این بحث مربوط می‌شود آگاهی است از اینکه سرشت انسانها به گونه‌ای می‌باشد که از شخصی که زیاد در مورد خودش صحبت می‌کند و

یا دیگری را به ثنای خویش فرا می‌خواند و یا برای این کار مداح می‌طلبد نفرت دارند. فضل و بزرگواری شایسته خداوند می‌باشد، و هر کس می‌خواهد

(در این مورد) برای مردم صحبت کند از فضل خدا بر ایشان بگوید و نه از فضل خویشتن.

ه - حلم:

حلم چیزی نیست جز کنترل نفس به هنگام خشم، و پناه بردن به عقل در هنگام برانگیخته شدن خشم و غضب. و این - سوگند به خدا - چیزی

نیست جز نشانه قدرت و عنوان قهرمانی زیرا «سختگیری و محکم کاری به جهان پهلوانی نیست، بلکه کسی محکم کار است که به هنگام خشم و

غضب خود را کنترل نماید» .

و چه کسی از دعوتگری که عرصه فعالیتش سینه‌های مردمان و نفس‌های آدمیان است بیشتر به این خُلق و خوی نیاز دارد.

و از بارزترین اشکال حلم «کظم غیض» است که چنان که مدارج کمال را طی کند به مرحله عفو و گذشت از مردم می‌انجامد و این از صفات پرهیزگاران است که به بهشتی می‌روند که پهنای آن به اندازه همه آسمانها و زمین است.

و هر کس از جام حلم نوشیده باشد درجات و مراتب آن را هم می‌پیماید ... صلۀ رحم را نسبت به کسی که از او بریده به جا می‌آود، و از ظلم‌اش درمی‌گذرد، و به کسی که درحق او بدی کرده، نیکی می‌کند.

و کسی که گمان کند حلم همان عجز و عفو، و بخشش همان ضعف، و رویگردانی از جاهل همان خوف و سستی است، اشتباه می‌کند و این را نمی‌گوید مگر کسی که از گناه عزت می‌گیرد که آن خُلق و خوی ناپسندی است، و همچنانکه می‌بینیم با حلم منافات دارد.

روزی زین العابدین بن علی بن حسین ن وعن آبائه - از مسجد خارج شد، شخصی او را دشنام داد، و مردم فوری عکس العمل نشان دادند. و او گفت: او را به حال خود بگذارید، سپس به او رد کرد و گفت: آنچه را که خداوند از عیوب ما بر شما پوشانده است بیشترند، آیا حاجتی داری تا یاری‌ات کنیم؟ مرد خجالت کشیده، و او کسوه و لباسی را که داشت به مرد داد و فرمود تا هزار درهم نیز به او بدهند و مرد چون این را دید گفت: براستی که تو از اولاد پیغمبران می‌باشی.

سختگیری و درشت‌خویی:

از سعید بن عبدالرحمن زبیدی نقل شده که گفت: قرآء ساده‌گیر، گشاده‌رو و خنده به لب مرا خوشحال و به تعجب می‌اندازند ولی آن کسی که با گشاده‌رویی با او برخورد می‌کنی و او با تندخویی برخورد می‌کند و به خاطر علمش بر تو منت می‌گذارد، خدا امثال ایشان را در بین مردم زیاد نگرداند. ای دعوتگران! مردم به دامانی مهربان و رویی خوش و با گذشت نیاز دارند، و به دوستی که آنها را در برگیرد و بردباری که عرصه را بر آنها به خاطر جهلشان تنگ نگرداند. به کسی نیاز دارند که غم آنها را به دوش بکشد، و نه اینکه با هم و غم خود بر دوششان سنگینی کند ... و در رکاب او توجه و رضایت بیابند.

و به همین دلیل رحمت خداوندی بر محمد ص که پیغمبری الگو است، ارزانی شده: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ». .

در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس از تقصیر آنان درگذر، و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن.

و لذا پیغمبر ص هیچ وقت به خاطر خودش بر کسی خشم نگرفت و به علت ضعف بشری یارانش نرنجید، هر چه در اختیار داشت از آنان دریغ نکرد، و با آنها بر سر آنچه دارند منازعه نکرد و بردباری و نیکی و مهربانی‌اش گنجایش آنان را داشت.

زمانی که قلبی مهربان و سرشتی رقیق و با نرمش به همراه علم و حکمت به بنده اعطا شود، بر کسی که در درجه پایین است و یا بر شخص جاهل به خاطر مخالفت و ممانعتشان درشتی نمی‌کند، و این در حالی است که دنیا پر است از کسانی که ناصحان را دوست ندارند.

آری، دعوتگر به سوی حق که ماهر و نیرومند باشد از جلوگیری و ممانعت و نفرت مردم متعجب نمی‌شود، و بلکه به خاطر مهربانی و شفقت نسبت به آنها پیوسته حریص است بر اینکه پشت سر هم به سوی آنان بازگشت کند، همچنانکه والدین از پافشاری در دادن غذا به هنگام سلامتی و دوا به هنگام بیماری به فرزندانشان خسته نمی‌شوند، و بلکه در حدیثی که ابوداود، نسائی، ابن ماجه و ابن حبان به روایت ابوهریره س نقل کرده‌اند، پیغمبر

ص فرمودند: همانا من نسبت به شما مثل والد هستم نسبت به فرزندش. آیا شفقتی بالاتر از شفقت والد بر فرزندش وجود دارد. و چه بسیار محمد ص روی گردانی قومش را با این درخواست نبوی پاسخ داد که خدایا! قوم مرا هدایت کن که آنان نمی‌دانند.

نشانه‌های حکمت در دعوت:

بعد از این مقدمه که گمان می‌کنم از خلال آن بعضی از نشانه‌های وجود حکمت و مسالک آن را از طریق شناخت حقیقت حکمت و بارزترین صفات دعوتگر دریافتید، می‌خواهم بعضی از این نشانه‌های حکمت را مفصل‌تر بیان کنم، و این بسط و تفصیل در ادامه در خلال آشنایی با خُلق و خوی نفس آدمیان و طبقات و اصناف مدعوین و انتخاب اوقات و غنیمت شمردن مناسبات مطرح می‌شود، سپس از طریق تأمل در راهها و مسالک دعوت که از آن جمله‌اند: نیکویی گفتار، پافشاری در استفاده از تلمیح و اشاره در صورتی که ما را از تصریح بی‌نیاز کند. و نیت پوشاندن [عیوب مردم] و نصیحت، دوری - در حد امکان - از شهرت یافتنی که پیامدش افتضاح و رسوایی است، مدارای مشروع و چشم‌پوشی از لغزش‌ها تا آنجا که امکان دارد. برادر گرامی! در ادامه بعضی از این اشارات به تفصیل آورده شده است:

نشانه اول: شناخت خُلق و خوی مردم و اصناف مدعوین:

خُلق و خوی مردم متفاوت بوده، احساسات، علم، ذکاوت، مزاج و ادراکشان مختلف و آرزوها و رویکردهایشان گوناگون است ... و همین امر باعث می‌شود که دعوتگر باید به انتخاب راه [برای برقراری ارتباط و دعوت] بپردازد، و راههای مناسب برای هر یک از این سرشتهای مختلف و عقلای متفاوت برگزیند.

آری، بعضی از مردم زود خشمگین می‌شوند، و بعضی با نرمش‌ترند، بعضی تحصیلکرده و بعضی بی‌سواد، بعضی در جامعه با قدر و منزلت‌اند و برخی دیگر فاقد آن.

و بلکه علی س در بیانی در توصیف قلوب بصورت کلی می‌فرماید:

همه قلب‌ها وحشی و رام نشدنی‌اند و هر کسی با آنها الفت یابد به او استقبال نشان می‌دهند.

علی س آنها را به حیواناتی غیر اهلی تشبیه کرده که به صورت سرشتی الفت نمی‌شناسند و این مسأله در میدان نصیحت و دعوت آشکار می‌گردد - و الله اعلم - .

آیا کسی راضی می‌شود که جهل یا ناآگاهی و یا تصرف ناشایست در کارها را به او نسبت دهیم. انسانی که جاهل خوانده شود به شدت خشمگین

می‌گردد، و لذا می‌بینیم چنانچه اشتباهی به او گوشزد شود عصبانی می‌گردد و بعد از اینکه به حقیقت پی برد در صدد مقابله با آن برمی‌آید از ترس اینکه مبادا جهل [گذشته‌اش] آشکار گردد.

در مجال و عرصه دعوت، شخصی که در صدد ایجاد ارتباط و نزدیکی با وی هستیم دوری می‌گزیند، بلکه شاید به انگیزه دفاع از خود، اذیت و آزار هم برساند، و هر کس که در تربیت دادن غیر اهلی‌ها حکمت و بصیرت به کار برد - این شاء الله - در هدایت کردن مردم موفق خواهد بود.

کسی تربیت موفقی دارد که بر جنبه خوب موجود در مردم تأکید کرده، بدون ارتکاب ریا، به خاطر عنایت و اهتمام به تربیت یافتگانش اشتباهات و حماقت‌هایشان را نادیده بگیرد، تا اینکه به سرچشمه خیر و نیکی در درونشان نفوذ می‌کند، در این هنگام تخم محبتش در دل تربیت یافتگان کاشته شده و اعتمادشان را جلب کرده است.

مقداری سعه صدر و احاطه به سرشت انسانها ضامن تحقق خیر در مردم است به گونه‌ای که تعداد زیادی گمانش را نمی‌برند. باید ملاحظه توانمندیهای مدعو و مستوای احساساتش را نیز اضافه کرد، چیزی به او گفته نشود که عقلش توانایی هضم آن را ندارد که نتیجه آن یا نفرت و سرگردانی است و یا پریشانی خاطر و اندیشه و افتادن در تاریکی فتنه و آشوب.

ابن مسعود س در این مورد می‌فرماید: اگر چیزی را که عقل قومی به آن نرسیده به آنان بگویی حتما برای برخی فتنه خواهد بود. و علی س می‌فرماید: با مردم در سطح معرفتشان سخن بگوئید، [در غیر این صورت] آیا می‌خواهید خدا و رسولش ص تکذیب شوند؟ نشانه دوم: انتخاب اوقات مناسب و غنیمت شمردن مناسبات:

انتخاب اوقات مناسب یکی از نشانه‌های بزرگ و تأثیرگذار حکمت و وجود آن است که بیان جامعی از ابن مسعود س آن را متبلور نموده است: قلب مردمان گاهی متمایل بوده اقبال می‌کنند. و گاهی هم پشت کرده و بریده‌اند، به هنگام تمایل و اقبالشان آنان را دریابید، و به هنگام بریدن و پشت کردن رهایشان سازید.

ابن مسعود س هر پنجشنبه سخنرانی می‌نمود. مردی به ایشان گفت: دوست داشتیم هر روز بر ایمان سخنرانی کنی. ایشان فرمودند: «همانا دوست ندارم شما را خسته و کسل گردانم، لذا در موقع مناسب برایتان موعظه می‌خوانم همچنانکه پیغمبر ص برای پرهیز از به ستوه آمدن ما در مواقع مناسب بر ایمان موعظه می‌خواند».

و به هر دلیل که بوده، نزول کتاب پروردگاران بصورت بخش بخش و جزء جزء، و به مقتضای مناسبات، حوادث، زمان‌ها و مکان‌ها بوده است. و مسلم است که اقبال مردم در رمضان با غیر رمضان متفاوت است و نیز در موسم حج بهتر از هر وقت دیگری آماده پذیرش هستند و در مورد سایر مناسبات مختلف و حوادث گوناگون، چه وقایع خوشایند و چه مصائب می‌توان همین را گفت. رفتار با مردم با این مبنا و مراعات دگرگونی‌های روزگار سر بزرگی در تأثیر و اجابت است، برای درک بهتر و توضیح بیشتر در این مورد می‌توان در اوقات و احوالی که استحباب دعا تأکید شده، تأمل کرد که شامل سحرگاهان و هنگام نزول باران رحمت و رویارویی دو سپاه [اسلام و کفر] می‌شود.

یک مثال واقعی برای این مورد حکمت حضرت یوسف؛ است که به هنگام تعبیر خواب آن دو جوان و ظرف مکانی خاص که زندان بود، فرصت را غنیمت شمرد و آن دو را به سوی خدای یگانه دعوت داد: «يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرَأَيْتَ أَتَّفَرَّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» .

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده و معبودهای متفرق بهترند یا خدای یگانه یکتای قهار و مقتدری که هیچ غلبه کننده‌ای بر وی غالب نمی‌شود و هیچ معاندی نمی‌تواند بر وی عناد ورزد؟ این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسمهای (بی‌مسما) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید، نیست. خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده، حکومت جز برای خدا نیست، خداوند فرمان داده جز او را نپرستید، این است آیین و دین پابرجا و مستقیم ولی (چه می‌توان کرد) بیشتر مردم آگاهی ندارند.

ملحق به همین مراعاتها در دعوت، رعایت عرف و آداب و رسوم جاری و خُلق و خوی اهل حرفه و صنایع است، و تنوع معجزات انبیاء و مناسبت آن با علوم و معارف رایج در جامعه که اهل علم بدان اشاره نموده‌اند به همین دلیل است، مثل عصای حضرت موسی؛ در جامعه پر از سحر، و شفا بخشی عیسی؛ در جامعه پزشکی، و کتاب محمد ص در بطن بلاغت عرب.

نشانه سوم: مراعات اهمیت مسائل و ترتیب اولویات:

در مقابل مسائلی که در مورد اصناف و طبقات مدعوین، خُلق و خوی‌های متفاوت مردم و ملاحظه وقایع و مناسبت‌ها و ... گفتیم. دقت نظر در مورد آن چیزی که به سویس می‌خوانیم نیز بسی مهم است و بی‌شک حکمت مقتضی تأمل در مراتب امور دعوت است تا اینکه به ترتیب اهمیت عرضه شوند، و لذا قضایای عقیده و اصول دین و آئین در درجه اول قرار می‌گیرد، زیرا اگر این مسائل در بنده‌ای صحیح نباشند، کار نیک و عمل شایسته برایش سودمند نخواهد بود: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا».

بگو: آیا به شما خبر دهم زیانکارترین مردم کیست؟* کسانی هستند که کوشش‌هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با این حال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند. آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد اعمالشان نابود شد، لذا روز قیامت میزانی برای آنان برپا نخواهیم کرد.

که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند* آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او بی‌باور و کافرند و در نتیجه اعمالشان باطل و هدر می‌رود و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قائل نمی‌شویم.

در دعوت، هم کلیات هست و هم جزئیات، هم واجبات و هم مستحبات، هم محرمات و هم مکروهات، هم قضایای بزرگ و هم قضایای کوچک ... هر کدام باید جایگاهش شناخته شده و سرجای خودش قرار داده شود.

گمان می‌کنم مسأله واضح‌تر از آن باشد که نیاز به تفصیل سخن باشد و به عنوان سند و مدرک به منہاج معاذ بن جبل س بنگرید که به عنوان نماینده و فرستاده پیغمبر ص به یمن رفت و منہجش را پیغمبر با این فرموده خود برایش ترسیم کرد: «به درستی که به میان قومی از اهل کتاب می‌روی و لذا اولین چیزی که باید آنها را به سویس بخوانی شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد ص است. اگر در این مورد اطاعت کردند به آنها یاد بده که خداوند در هر شبانه‌روز پنج وعده نماز بر آنها فرض کرده است. و اگر در این مورد اطاعت کردند پس به آنها یاد بده که خداوند زکات را بر آنها فرض کرده، از ثروتمندانشان گرفته شده و به فقرايشان داده می‌شود».

نشانه‌های وجود حکمت در اسلوبهای دعوت:

مراد از اسلوبها در اینجا شیوه‌ها و راههایی است که دعوتگر می‌خواهد از آن طریق حقیقت را به مردم ابلاغ کرده و آنها را از آنچه به سودشان است آگاه و آنچه را به زیانشان است از آنان دفع کند.

و این اسلوبها در حالت کلی یا گفتاری هستند و یا تعاملی و رفتاری که باید با مهربانی و نرمش، چشم‌پوشی از اشتباهات، استفاده از ترغیب و ترهیب و شدت عمل و نرمش همزمان همراه باشند. و در ادامه این اسلوبها را با اندکی تفصیل بیان می‌کنیم:

نشانه اول: «قول حسن»

چنانچه دعوتگر از بیانی متین و الفاظی استوار استفاده کند باب بزرگی از حکمت به سوی‌اش گشوده شده است. خداوند می‌فرماید: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» به مردم نیک بگوئید.

طلحه بن عمر گوید: به عطاء گفتم: شما شخصی هستید که مردم با امیال مختلف پیرامونتان جمع می‌شوند و من شخصی هستم که مقداری تندی و درشتی دارم، آیا می‌توانم گاهی به درشتی با آنها صحبت کنم؟ جواب داد: نه. خداوند فرموده است «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» و ادامه داد: یهود و نصاری در این آیه داخلند چه برسد به یک حنیفی مسلمان.

و قرطبی در تفسیر این آیه حدیثی را از عائشه ل نقل کرده که پیغمبر ص فرمودند: «ای عائشه! فردی فخاش مباش زیرا چنانچه فحش آدم می بود، آدم بدی بود» .

و قرطبی : در تعلیق بر این حدیث فرموده: این حدیث به اخلاق پسندیده تشویق می کند، پس شایسته است که انسان گفتارش با مردم نرم و بدون ارتکاب چاپلوسی بوده، با خوب و بد و دور و نزدیک گشاده رو و خوش برخورد باشد، بدون اینکه سخنی بگوید که مخاطب گمان ببرد از طریق و راه او راضی است .

و هر کلامی به اندازه و به میزان اعتنا به اصول سخنوری و دوری از زیاده گویی نیک و حکمت آمیز خواهد بود که با طپش های قلب هوشیار و از اعمال قلب صادق نشأت می گیرد.

میان روی در گفتار به گونه ای که نه آنقدر کوتاه باشد که معنی ناقص گردد، و نه آنقدر طولانی گردد که ملامت آور باشد باعث آراستگی کلام است و همچنانکه مسلم به روایت جابر بن سمره س نقل کرده: خطبه های آن حضرت ص متوسط بوده است [نه طولانی و نه کوتاه].

در این گفتگوی ملایم و گفتار نیک در جدال شایسته تأمل کنید: قریش از حصین خزاعی پدر عمران که نزد قریش بزرگ و محترم بود خواست که با محمد ص در مورد خدایانشان صحبت کند که چرا در مورد آنان صحبت کرده و به آنها توهین می کند. پس حصین در حالی که قریش او را همراهی می کردند، آمدند و در نزدیکی در خانه پیغمبر نشستند و زمانی که حصین داخل شد، پیغمبر او را دید و گفت: جایی برای شیخ - پیرمرد - باز کنید. حصین گفت: این چه چیزی است که از تو به ما می رسد؟ به خدایان ما ناسزا می گویی.

فرمود: ای حصین! چند خدا می پرستی؟ جواب داد: هفت تا در زمین و یکی در آسمان. پیغمبر ص فرمود: چنانچه مال و دارایی تو نابود شود، کدامیک را می خوانی؟ جواب داد: آنکه در آسمان است. پیغمبر ص فرمود: آیا در حالی که او به تنهایی دعای تو را اجابت می کند برایش شریک قائل می شوی؟ ای حصین اسلام بیاور، سلامت می یابی. و حصین اسلام آورد و فرزندش عمران برخاست، به سوی او رفت و سر و دو دست و دو پایش را بوسید. زمانی که حصین خواست از نزد پیغمبر ص برود، پیغمبر ص فرمودند: ایشان را تا منزلش مشایعت و همراهی کنید .

جای تعجب است! کافر کینه خواه خونخواه وارد شد و به صورت مسلمان صادق خارج گردید. کاش می دانستم قریش در این حال و وضع نسبت به بزرگ خود چه حالی داشتند.

آری گفتار ملایم است که اشتیاق بشری و نسبت های خویشاوندی را بر می انگیزد که این گفتار نیک عبارات دلسوازه و کلام شفقت آمیز را نیز شامل می شود.

ابراهیم ؛ با این کلمات دلسوازه پدرش را مخاطب قرار می دهد: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئاً * يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيّاً * يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً * قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِلْأَرْجَمَتِكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيّاً * قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَعْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً * .

ای پدر! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و اصلاً شرّ و بلائی از تو بدور نمی دارد؟ * ای پدر! دانشی (از طریق وحی الهی) نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمود کنم. * پدرم! شیطان را پرستش مکن، چرا که شیطان همیشه نسبت به خداوند رحمان، عصانگر بوده است * ای پدر! من از این می ترسم که (با این شرک و بت پرستی که داری) عذاب سختی از سوی

خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی * (پدر ابراهیم برآشت و) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی؟ اگر (از این کار یکتاپرستی و ناسزاگوئی درباره بتان) دست نکشی، حتماً تو را سنگسار می‌کنم. برو برای مدت مدیدی از من دور شو. * گفت سلام بر تو، من به زودی برای تو از پروردگارم تقاضای آموزش می‌کنم، چرا که او نسبت به من، رحیم و لطیف و مهربان است.

و هر پیغمبری به قومش می‌گفت: «ای قوم من!» و این به خاطر یادآوری رشته پیوند خویشاوندی و حس دوستی و شفقت بوده است.

و محمد ص در بیانی دلسوزانه در مورد دعوت خود خطاب به قومش می‌گوید: «به درستی که راهنما به اهل - و قوم - خویش دروغ نمی‌گوید، سوگند به خدا اگر به تمام مردم دروغ گفته باشم به شما دروغ نگفته‌ام، و اگر همه مردمان را فریب داده باشم شما را فریب نداده‌ام. نشانه دوم: استفاده از تلمیح و اشاره به جای تصریح تا آنجا که ممکن باشد:

یکی از انواع گفتار نیک استفاده از اشاره و تلمیح است به جای تصریح، چرا که تصریح و به صراحت گفتن حجاب هیبت را می‌درد، جرأت حمله گفتاری را باعث می‌شود، و مخالفت را وسیله به رخ کشیدن می‌گرداند همچنانکه باعث پافشاری و سرپیچی می‌شود.

ولی تعریض و به کنایه چیزی را گفتن، آدمهای بزرگوار و ذهنهای با ذکاوت و بصیرتهای درخشان را متقاعد می‌سازد.

به ابراهیم ادهم : گفته شد: چنانچه شخصی چیزی [نقصی] از دیگری را ببیند و یا خبردار شود آیا باید به او بگوید؟ جواب داد: این توبیخ بوده و باید با کنایه به او گفته شود.

همه اینها برای رفع حرج از بندگان و برانگیختن انگیزه خیر در آنان است. وظیفه ما چه چیزی جز این است در حالی که تعریض و کنایه‌گویی سنت ثابت و همیشگی پیغمبر ما ص در خطاب به اصحابش بوده است و همیشه به جای خطاب مستقیم به آنها می‌فرموده: «حال کسانی که چنین می‌کنند و چنان می‌گویند، چگونه است؟».

نشانه سوم: نصیحت به جای رسوا کردن: گرچه همه مباحث گذشته نصیحت را نیز در برمی‌گرفتند و بلکه نصیحت اگر کل دعوت نباشد عمده آن را تشکیل می‌دهد، ولی باز در اینجا به صورت خاص می‌خواهم به ذکر آن بپردازم. زیرا مراد از آن در اینجا اشاره به آداب نصیحت به عنوان یک مظهر از مظاهر حکمت در دعوت است، خصوصاً که باید به بعد از نصیحت نیز فکر کنیم و نصیحت ما باعث رسوایی و بی‌آبرویی نگردد.

در توضیح حافظ ابن قیم: این امر واضح است: «نصیحت عبارت است از احسان و نیکی نسبت به کسی که نصیحت می‌کنی آن هم به صورت

رحمت، دلسوزی و خیرخواهی، بنابراین نصیحت، احسان محض است که از رحمت و مهربانی سرچشمه می‌گیرد و مراد نصیحت کننده از این کار کسب رضای خدا و نیکی کردن در حق مخلوقات اوست...».

بنابراین نصیحت دعوتی اصلاحی است و باید اخلاص در آن وجود داشته باشد به همراه رعایت احساسات شخص نصیحت شونده - به گونه‌ای که در نشانه قبلی توضیح داده شد - تا باعث تبدیل نصیحت به خصومت، جدال، شرّ و نزاع نگردد.

دقت در این امر بایسته است که بیان حال برادر دینی به نحوی که او آزاده شود حرام است. و به یکی از سلف [گذشتگان] گفته شده: آیا دوست دارید که کسی عیوب شما را به شما بازگوید. در جواب گفته است: اگر طرف می‌خواهد با این کار مرا توبیخ کند، نه خیر.

و تنها تفاوتی که بین نصیحت و رسوا کردن وجود دارد نیت، انگیزه و حرص شدید بر پوشاندن عیب مخاطب در نصیحت است، و پیغمبر ص مالک

کنیزی را از اینکه کنیزش را به خاطر گناهش سرزنش می‌کرد بازداشت و فرمودند: «چنانکه کنیزت زنا کرد و مشخص شد که زنا کرده به او حد زنا بزن ولی او را ملامت نکن ...» .

فضیل گوید :: مؤمن می‌پوشاند و نصیحت می‌کند، و فاجر هتک حرمت کرده و سرزنش می‌نماید و گفته‌اند: هر کسی برادر [دینی]‌اش را در ملاً عام امر [به رفع نقصی] کند در حقیقت او را عیناک نموده است، و علت این امر این است که نصیحت کننده صادق نمی‌خواهد عیوب نصیحت شونده را اشاعه دهد، بلکه هدفش بر طرف کردن مفسده و نجات دادن برادر [دینی]‌اش از افتادن در آن است.

و چه قدر فرق است! بین کسی که نیتش نصیحت است، با کسی که هدفش فضیحت باشد، و لذا نباید این دو را با هم اشتباه گرفت. و همچنانکه آمد در آیه می‌گوید: «هر کس برادرش را مخفیانه پند و نصیحت دهد به حقیقت او را آراسته است، و هر کس او را در ملاً عام پند دهد به حقیقت او را رسوا کرده است.

نشانه چهارم: آداب تعامل و معاشرت: آنچه گذشت اشاره بود به نشانه‌های وجود حکمت در گفتار، مخاطبات و مجادله شایسته.

در ادامه به بعضی از شایسته‌های ادب تعامل با مدعوین اشاره می‌کنم، خصوصاً زمانی که کاری از آنها سر می‌زند که مستحق تنبیه و یا شایسته ملاحظه و تغییرند.

این بحث در ادامه تحت عنوان گونه‌هایی از نرمش در تعامل، و سپس تحت عنوان مدارا و سازش، و بعد از آن چشم‌پوشی از لغزش‌ها، و در نهایت مواقع مناسب ترغیب و ترهیب مطرح می‌شود.

گونه‌ای از نرمش در تعامل و معاشرت:

آدمی در دستان کسی که به وی نیکی می‌کند و با نرمش رفتار کرده و گشاده‌رو است خمیری است به سبب محبت. و شدت و درستی معمولاً باعث تکبر مخاطب، نفرت و پافشاری وی می‌گردد تا جائیکه طرف از گناه عزت می‌گیرد، همچنانکه قبلاً بیان کردیم. بنابراین تعامل مؤثر، تعاملی است با نرمش به گونه‌ای که قلبها را فتح و سینه‌ها را باز [و آماده پذیرفتن حق] می‌کند و محمد ص و یاران او و نیز مؤمنان با یکدیگر بسیار مهربان بوده‌اند [رحماء بینهم] بوده‌اند.

معاویه بن الحکم السلمی س روایت می‌کند: با رسول خدا ص نماز می‌خواندم که شخصی عطسه کرد و من گفتم: «یرحمک الله».

جماعت همه به من خیره شدند، گفتم: خدا مرا از مادرم بگیرد، چرا مرا نگاه می‌کنید؟ شروع کردن به زدن دستهایشان به رانهایشان، فهمیدم که می‌خواهند مرا ساکت کنند و لذا من ساکت شدم. و پیغمبر - پدر و مادرم فدایش باد - هنگامیکه نمازش را خواند نه مرا زد و نه سرزنش کرد.

و در روایتی دیگر [در ادامه] می‌گوید: هیچ وقتی معلمی نرمخوتر از محمد ص ندیده‌ام، (پیغمبر ص) فرمودند: (ای معاویه!) در نماز هیچ کلامی از بشر جایگاهی ندارد، و نماز صرفاً تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است.

و سرگذشت آن اعرابی - عرب بادیه نشین - نیز با همین مفهوم است که آن اعرابی در یک گوشه مسجد بول کرد، پس صحابه برخاستند تا او را سرزنش کنند و پیغمبر آنها را نهی کرد. هنگامی که کارش تمام شد، پیغمبر ص او را صدا زد و فرمود: مساجد شایسته این کار نیست بلکه برای ذکر و یاد خدا و اقامه نماز است. اعرابی در حالی که به آنها پشت کرده بود، می‌گفت: خدایا به من و محمد رحم کن و به هیچ کس دیگر غیر ما رحم مکن. پیغمبر ص در حالی که تبسم می‌زد، فرمودند: خیلی تنگ‌نظری نمودی.

حافظ در تعلیقی که بر امثال این حوادث و وقایع زده، می‌گوید: مراد از این کارها الفت ایجاد کردن در آن افراد و سختگیری نکردن بر آنان بوده و این بخاطر تازه مسلمان شدنشان است.

باز داشتن از معصیت و گناه نیز به همین شکل باید به همراه لطف و مهربانی باشد تا مورد قبول واقع گردد، تعلیم علم نیز باید تدریجی باشد زیرا چیزی که در ابتدا سهل به نظر آید به دل می‌نشیند و مخاطب با آغوش باز پذیرای آن خواهد بود و غالباً سرانجامش فزونی یافتن خواهد بود، والله اعلم.

امام احمد در همین مورد می‌گوید: یاران ابن مسعود، هنگامیکه از کنار گروهی می‌گذشتند که در حال انجام کاری بودند که مورد پسند آن یاران نبود، می‌گفتند راحت باشید و به کارتان ادامه دهید، رحمت خدا بر شما باد.

و حسن بصری: به یک مجلس عروسی دعوت شد، و در یک پیاله یا ظرفی از نقره برای او خبیص - حلوائی از خرما و روغن - و یا طعامی آوردند و او آنرا با نان گرده خورد و بالا آورد، شخصی گفت این نهی بود به زبان خاموشی.

و نقل شده که واعظی مأمون را وعظ و ارشاد می‌نمود و در گفتارش درستی نمود. مأمون گفت: ملایم باش ای مرد! خدا کسی را که از تو بهتر است به سوی کسی فرستاد که از من بدتر است و به او دستور داد به نرمی سخن بگوید: «إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى».

به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است * سپس به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود و بهراسد.

نشانه پنجم: مدارا:

مدارا گونه‌ای از انواع تعاملی است که دلالت بر وجود حکمت در دعوت کرده و با حفظ کرامت و مردانگی - مروّت - دعوتگر و مدعو مقصود دعوت را حاصل می‌کنند.

امام بخاری: یک باب از کتابش را تحت این عنوان آورده که: «المداراة مع الناس». سپس حدیثی از حضرت عائشه ل نقل کرده که گفت: شخصی

اجازه ورود بر پیغمبر ص را خواست، پیغمبر ص فرمود: «به او اجازه دهید، که از عشیره بدی است. هنگامی که داخل شد، پیغمبر ص به نرمی با او

سخن گفت. عائشه گوید: گفتم: ای رسول الله! در ابتدا آن چیز را گفتم، سپس با او به نرمی سخن گفتم؟ فرمود: ای عایشه! همانا بدترین مردم از نظر جایگاهشان در نزد خدا کسانی هستند که مردم از ترس ناسزاگویی‌شان آنها را ترک می‌کنند.

ابن بطال می‌گوید: مدارا از اخلاق مؤمنان است که عبارت است از گسترانیدن بال رحمت برای مردم و نرمی گفتار و ترک درستی و از تأثیرگذارترین

اسباب ایجاد انس و الفت می‌باشد. و می‌گوید: بعضی گمان کرده‌اند که مدارا همان سازشکاری است که اشتباه می‌کنند، زیرا مدارا توصیه شده در حالی که سازش کاری حرام است.

و تفاوتشان در این است که سازش کاری و مداهنه از [دهان] مشتق شده و (الدهان رنگکاری) چیزی است که بر سطح اشیاء می‌مالند تا درون را

استتار نماید و علماء از آن به معاشرت فاسقان تعبیر کرده‌اند که بدون اعتراض از وضعیتی موجود اظهار رضایت می‌کنند.

در حالی که مدارا به معنی نرمی از خود نشان دادن است به هنگام تعلیم جاهل و بازداشتن فاسق از ارتکاب افعالش، و درستی نکردن به گونه‌ای که به بیان وضعیت وی نپردازیم و با گفتار و کردار مهربانانه از آن کار ناپسند، اکراه نشان دهیم و خصوصاً زمانی که مخاطب به الفت و امثال آن نیاز داشته باشد.

بعد از تقریر این معنا باید گفت که منظور حسن بصری نیز همین معنی است آنجا که می‌فرماید: گفته می‌شد: مدارا نصف عقل است، و من می‌گویم

تمام عقل می‌باشد.

و فرموده ابو یوسف : شگفت آور است در مورد کسانی که باید با آنها مدارا نمود، در برشماری این افراد گوید: از آن جمله‌اند: قاضی تأویل کننده، مریض، زن و عالم برای اقتباس علم وی.

و بیشترین مورد استفاده از مدارا برای مصون ماندن از زینها و آسیب‌هاست.

و در حکمت‌های لقمان آمده: ای فرزندم! دروغ است هر که بگوید: شر به وسیله شر خاموش می‌گردد، و اگر راست باشد باید دو تا آتش را روشن کرده و بنگریم تا ببینیم که آیا یکی از آنها دیگری را خاموش می‌کند، و بلکه خیر، شر را خاموش می‌سازد همچنانکه آب آتش را.

اجازه مدارا کردن داده شده چرا که انسان موجودی اجتماعی است و برای عزلت و گوشه نشینی خلق نشده است، بلکه برای آشنایی و کمک و تعاون به همدیگر خلق شده، و نه برای بی‌اعتنایی و فردگرایی.

و طبیعت انسان به گونه‌ای است که عوارض درونی و ذاتی حب و بغض، رضایت و غضب، نیکی و هیجان بر آن عارض می‌شود، پس اگر در هر حال به مقتضای آن عارضه با مردم معاشرت کند جامعه مختلف شده، جایی برای آشنایی نمی‌ماند، و دست‌های همکاری بسته خواهند شد. پس حکمت خدا این گونه بوده که به وسیله مدارا به عنوان یک ادب معاشرت، به انسان این امکان را بدهد که از آنچه باعث گستگی انسانها و دوری آنها از هم می‌شود پرهیز کند.

بنابراین مدارا به برخورد شایسته و گفتار نرم برمی‌گردد و به معنی پرهیز از هر آن چیزی است که بوی بغض، خشم و کینه و ... بدهد مگر در صورتی که این کار بهتر و شایسته‌تر و مناسب‌تر باشد.

و از لطایف منقول در سیره سلفی که باید به آنها اقتدا شود، سفارش سخنون به فرزندش محمد است: «... بر دشمنت سلام کن و با او مدارا نما، زیرا در رأس ایمان به خدا مدارا با مردم قرار دارد».

و محمد بن ابوفضل هاشمی : می‌گوید: به پدرم گفتم: چرا با فلانی مجالست می‌نمایی در حالی که به دشمنی او پی برده‌ای؟ جواب داد: تا آتشی را خاموش کنم و بذر محبت بکارم.

بنابراین افراد با مدارا آنهایی هستند که درک کرده‌اند که مردم خلق شده‌اند تا در همگرایی مثل یک لاشه واحد باشند. و اعضاء سالم این لاشه باید به اندازه‌ای که در آنها حیات هست با سایر اعضاء سازگار و موافق باشند. و اعضاء این لاشه قطع و دور انداخته نمی‌شوند مگر اینکه به یک بیماری دچار شوند که پزشک از علاج آن جز با قطع کردن عاجز باشد.

پس مدارا گرد هم آوردن مردم با رضایت و بر الفت است در محدوده‌ای که شایسته است. و البته نباید جلوی قضاوت عادلانه و نصیحت مهربانانه را بگیرد، و شایسته است دانسته شود که گستره وسیعی در فهم مدارا و به کارگیری نیک آن و طریق مفید بودنش هست که به ذکاوت شخص و حکمت وی مربوط می‌شود.

وجود طبقات و اصنافی از مردم باعث تنوع مدارا می‌شود: مدارا با کسی که به خاطر سوء فهم و یا گمان نادرست از حقیقت منحرف شده بزرگتر است از مدارا با کسی که با حقیقت و فضیلت می‌جنگد - البته در صورتی که وضعیت مقتضی مدارا باشد - .

و مدارا با کسی که رشد و صلاح [دینی‌اش] جای امیدواری است بزرگتر است از مدارا با کسی که به سن جوانی رسیده در حالی که همیشه در انحراف و فرومایگی به سر برده به گونه‌ای که نزدیک است از رشد و صلاحش قطع امید کنی.

از همه آنچه گذشت می‌توان پی برد مدارا، مسلکی پسندیده است که حکما و خردمندان پایبند به آن بوده و فضلا از حدود آن تجاوز نمی‌کنند.

و برای تمییز و تشخیص مدارا از سازشکاری و مداهنه باید گفت که مداهنه اظهار رضایت است به یک کار نادرست چه ظلم باشد و چه فسق... چه گفتار نادرست باشد و چه کردار ناشایست.

و سازشکاری طریقه‌ای ناپسند است که دروغ و خلاف وعده در زیر آن خود را مخفی کرده‌اند. از آن جهت گفتیم دروغ مولود مداهنه است که شخص سازشکار، مخاطب خود را به غیر آن چیزی که از او می‌شناسد توصیف می‌کند و هر کس از دری به وادی دروغ در آید برایش ساده و آسان است که از درهای مختلف به آن وارد شود. و خلاف وعده را از آن جهت ذکر کردیم که سازشکار در موقعیتی که در صدد کسب رضایت مخاطب است بی‌می‌ندارد از اینکه به او وعده‌ای بدهد گرچه از همان اول تصمیم خلف آن وعده را داشته باشد.

و سازشکاران زبان خود را وسیله برآورده کردن حاجت رئیس و بزرگشان کرده‌اند و آنچه را که او دوست دارد، می‌گویند.

ماوردی : می‌گوید: اگر چه انسان مأمور است به الفت با دشمنان و نزدیکی به آنها ولی شایسته نیست که محل آرمیدن آنان گردد، و یا به آنان اعتماد کند، بلکه باید از آنها برحذر باشد، و از نیرنگهایشان بپرهیزد، زیرا چنانکه دشمنی تبدیل به خُلق و خوی شد، به سرشتی تغییرناپذیر تبدیل می‌گردد. و خصلتی خواهد شد که از بین نمی‌رود و بلکه باید به وسیله الفت دادن از بروز آن جلوگیری کرد، و از زیانهای آن در امان بود، همچنانکه آتش به وسیله آب خاموش می‌شود، گرچه در ذات آتش سوزندگی تغییرناپذیر وجود دارد، همچنانکه شاعر گوید:

هنگامی که در برابر دشمن ناتوان بودی با او مدارا کن.

و با او از در مزاح وارد شو که مزاح موافقت می‌آورد

زیرا آتش به وسیله آن پختها بدست می‌آید

گرچه در ذات خود همیشه سوزندگی دارد.

از تمام آنچه گذشت وظیفه مصلحان دعوتگر و عالم و مربی در این زمینه مشخص می‌شود. و باید با وظیفه عنایت و توجه، به جنگ مداهنه و

سازشکاری رفت تا اینکه آن را برای همیشه از روی کره زمین محو گردانیم و نقش تربیت در رستنگاه نسلی جای بگیرد که تفاوت بین مدارا و مداهنه را درک کرده باشند، و لذا مردم را در کمال نرمش، ادب و شجاعت مخاطب قرار دهند و کسانی را که گوشه‌هایشان به چاپلوسی دروغین آلوده نشده است محترم بشمارند و تا آنجا که موقعیت اجازه دهد حقایق را آشکار کنند.

نشانه ششم: چشم پوشی از لغزشها و گذشت از خطاها:

نتیجه طریق مدارا که در فقره قبلی توضیح دادیم چشم‌پوشی از اشتباهات کوتاهی کنندگان است مادام که راهی برای اصلاحشان باقی باشد، و نیز نتیجه مدارا گذشت از لغزش کنندگان است تا زمانی که محترم و با وقار باشند و یا اینکه مدارا باعث از بین رفتن و یا کم شدن لغزشهایشان گردد.

و اگر مدرکی مستند برای این قضیه می‌خواهید به سرگذشت حاطب بن ابی بلتعہ س مراجعه کنید سرگذشتی واقعی که بیانگر یکی از حالات ضعف بشری در یک لحظه است با اینکه آن شخص صحابی پیغمبر ص بوده و از شرکت کنندگان در جنگ بدر است. به خاطر بزرگی لغزش عمر بن خطاب س گفت: اجازه بده گردن این منافق را بزنم ولی پیغمبر ص هنگامیکه [در آن مورد] از حاطب سؤال کرد و ایشان جواب داد، فرمودند: راست گفت و در مورد او جز به نیکی سخن نگوئید. ای عمر! آیا فراموش کرده‌ای که خداوند بر حال اهل بدر مطلع گشته و فرمود: هر کار می‌خواهید انجام دهید که من شما را مورد مغفرت قرار دادم.

چشم‌پوشی از لغزش‌ها البته نباید اقرار به باطل تلقی شود بلکه رهنماید و نجات دادن شخصی است که مرتکب آن لغزش شده است.

نقل شده که در بین سلف - گذشتگان - دو برادر بوده‌اند که یکی از راه استقامت روی برگرداند، به برادرش گفته شد: آیا با او قطع رابطه نمی‌کنی و از او دوری نمی‌گزینی؟ جواب داد: به خاطر افتادنش در این اشتباه، الآن بیشترین نیازی که به من دارد این است که دستش را بگیرم و با ملاحظت و مهربانی او را سرزنش کنم و از او بخواهم که به راه خویش بازگردد.

کسی که اشتباه و یا خطائی مرتکب می‌شود، حق خودش است که کلامی دلسوزانه بشنود و با شعله امید راهش روشن گردد، تا شاید به مسیر خود بازگشته، و با یاران خوب همسفر گردد.

ابودرداء س از کنار مردی می‌گذشت که مرتکب گناهی شده بود و مردم او را ملامت می‌کردند، او آنان را از این کار منع کرد و به آنان گفت: آیا اگر او در چاهی افتاده بود، او را نجات نمی‌دادید؟ گفتند: آری، نجاتش می‌دادیم. گفت: برادران را سرزنش نکنید و خدا را به خاطر نعمت عافیت شکرگزاری کنید، گفتند: آیا تو از او خشمگین نیستی؟ جواب داد: از کارش خشمگینم و اگر آن کار را ترک کند برادر من است.

نشانه هفتم: استفاده از ترغیب و ترهیب:

هر آنچه توضیحش گذشت: از تأکید بر نرمش و ملایمت و مدارا و چشم‌پوشی از اشتباهات، تا گذشت از لغزشها هیچ یک معارض این قاعده مشهور و مقرر نیست که دعوتگران و مریبان باید دو حالت ترغیب و ترهیب و نرمی و شدت را با هم دارا باشند. ولی آنچه در تعامل مقدم است ترغیب و نرمش است، چنانکه امام احمد می‌فرماید: مردم به مدارا و نرمی بدون شدت و سختگیری نیاز دارند مگر کسی که از مردم جدا شود و علناً مرتکب فسق و پستی گردد که بازداشتن وی از این کار واجب است. زیرا گفته می‌شود: فاسق حرمتی ندارد، لذا کسی که علناً مرتکب فسق می‌شود و بر آن مصر است حرمتی ندارد.

و شیوه انبیاء مذکور در قرآن استفاده از هر دو اهرم ترغیب و ترهیب بوده است: «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ» تا آنجا که می‌فرماید: «وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» .

و در مورد محمد ص در قرآن آمده که: «فَأَمِينُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبئسَ الْمَصِيرُ * .

ایمان بیاورید به خدا و پیغمبرش و نوری که (قرآن نام دارد و آن را) نازل کرده‌ایم. خداوند کاملاً آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید. *

زمانی، خداوند شما را در روز گردهمایی جمع می‌کند. آن روز، روز زیانمندی است. کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، خداوند

بدیهای ایشان را می‌زداید و آنها را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر آن رودبارها جاری است و در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند، این

پیروزی بزرگی است * و کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب بکنند، آنان دوزخیانند جاودانه در آنجا می‌مانند و چه سرانجام و جایگاه بدی (که

دارند!)

و در آیاتی به جزای نیک در دنیا و حسن عافیت در آخرت تشویق شده است: «وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» .

و (گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است و به مؤمنان مژده بده.

و وعیده‌های خدا و هشدار از هتک حرمت و نیز هشدار از عذاب دردناک دنیوی و اخروی به منظور ترهیب است: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ» .

و عتاب پروردگار تو این چنین است، هرگاه که (بر اثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادیهائی را عقاب کند که ستمکار باشند. براستی عقاب خدا دردناک و سخت است.

سخن آخر

خواننده گرامی! شاید با ملاحظه این نشانه‌ها و امثال آن نیکی تحقق یابد و راههای [دعوتگری] پخته شوند و حکمت ثمره دهد: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» .

و به هر کسی که فرزاندگی داده شود بیگمان خیر فراوانی بدو داده شده است و جز خردمندان متذکر نمی‌گردند.

انسانها نصیب وافر از اهلیت یافتن برای قبول پیام دعوتگران را دارند، و شنیدن کلام خدا و کلام رسول خدا ص را دوست دارند و از پند و اندرزها استفاده می‌کنند، از خیر و نیکی نزدیک و مستعد انجام آن هستند پس دعوتگران باید این حقیقت را دریابند و مردم را به ارشادات شارع راهنمایی کنند، و نه تحمیل سرشت شارع بر آنان، و نه به سوی غوغای فراگیر، و از لغزشگاهها و پیچ و خمهایی که دشمنان دین از کفار و منافقان ایجاد کرده‌اند، پرهیز کنند.

خداوند همه را به راه هدایت توفیق داده و اعمال و مقاصد را اصلاح کند.

وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلّم